

نوع مقاله: پژوهشی

رویکرد قرآنی ائمه اطهار علیهم السلام به توحید ذاتی و صفاتی

ali.amini1353@yahoo.com

کلیه علی امین رستمی / استادیار گروه تاریخ، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

محمد جعفری / دانشیار گروه کلام و فلسفه دین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۹ - پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۸

چکیده

توحید از اصول اعتقادی اسلام است و در میان منابع اسلامی، قرآن بیش از هر منبع دیگری به تبیین آن پرداخته است. عالم‌ترین تبیین‌کنندگان توحید با رویکرد قرآنی امامان معصوم علیهم السلام هستند که دیگران را به آن سفارش نموده‌اند. نوشته پیش‌رو با شیوه «توصیفی و تحلیلی» سخنان امامان معصوم علیهم السلام درباره توحید ذاتی و صفاتی را تحلیل کرده است. در بخشی از مباحثی که از امامان علیهم السلام درباره توحید، به‌ویژه توحید ذاتی و صفاتی صادر شده، به آیات صریح قرآن استناد و گاهی از مفاهیم و مفاد آیات استفاده شده است. براساس این رویکرد، می‌توان براهین و استدلال‌های منطقی بر توحید ذاتی و صفاتی اقامه کرد و اصول اعتقادی صحیح را از آیات زلال وحی استخراج نمود.

کلیدواژه‌ها: رویکرد قرآنی، توحید، اقسام توحید، توحید ذات، توحید صفات.

پژوهشگاه ملی مطالعات فلسفی
رتال جامع علوم انسانی

قرآن کلام خداوند، سند نبوت، معجزه جاویدان خاتم انبیا و منبع اصلی همه معارف اسلامی است. بدین روی با فصیح‌ترین کلمات و بلیغ‌ترین بیان، مسائل اعتقادی و نیازهای دینی بشر را بازگو کرده است و خود در این باره فرموده: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹)؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِنُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» (نحل: ۶۴). از این گونه آیات معلوم می‌شود که قرآن کریم به تبیین اصول اعتقادی و کلام اسلامی بیشترین توجه را مبذول داشته و در همه زمینه‌های اعتقادی، مانند توحید، نبوت، امامت، معاد، و معارف مربوط به هر یک از محورهای یادشده، به روشنی بحث کرده است. قابل توجه است که در مباحث کلامی امامیه، از اصول دین و اصول مذهب (عدل و امامت) به دو گونه عقلی و نقلی بحث می‌شود. در بحث‌های نقلی، اتکای اصلی به آیات قرآن است و در مباحث عقلی و برهانی نیز گاهی از مبانی قرآنی استفاده می‌شود.

در مباحث کلامی، پس از هستی حق - جل جلاله - «توحید» او مطرح می‌شود. این واژه به معنای یگانگی خداوند، یکی از اصول اعتقادی اسلام است. واژه «توحید» مصدر باب «تفعیل» و به معنای «یگانه دانستن» است. ریشه این کلمه «وحد» به معنای انفراد است. از این رو «واحد» به چیزی اطلاق می‌شود که جزء ندارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۵۱).

«توحید» در لغت، حکم به یکی بودن چیزی و علم به یکتایی اوست (جرجانی، ۱۳۷۰، ص ۹۶). در مباحث خداشناسی، «توحید» به معنای یکتاپرستی، یگانگی خدا، تنها و بدون شریک بودن خداست و در احادیث نقل شده از رسول خدا ﷺ و امامان شیعه، از جمله امیرمؤمنان علی ﷺ و امام صادق ﷺ به معنای شهادت دادن به مضمون «لا اله الا الله وحده لا شریک له» و مشابه آن به کار رفته است (ر.ک: صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۲۰، ۳۰، ۷۲).

توجه به توحید و تذکر به عدم آلودگی به شرک، از مسائل بسیار مهمی است که مورد اهتمام امامان معصوم ﷺ و پیروان آنان است. امیرمؤمنان علی ﷺ در وصیت خود به فرزندانش، فرمود: «وَصِيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ص ۸۷۴). همچنین در سخنانی که در حال احتضار ایراد نمود، تأکید فرمود: «أَمَّا وَصِيَّتِي، فَاللَّهُ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» (همان، ص ۴۵۳) و در خطبه‌ای دیگر، ظلم را سه قسم کرده و درباره قسم اول آن که شدیدترین اقسام است، فرمود: «أما ظلمی که بخشیده نمی‌شود، شرک به خداست و خدا فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ» (نساء: ۴۸ و ۱۱۶) (همان، ص ۵۷۵).

طبق کلام صریح آن حضرت، سخنان اینچنینی برگرفته از قرآن است و خداوند تبارک و تعالی در آیات متعدد بر آن تأکید نموده است؛ از جمله در سوره لقمان، و صایای حضرت لقمان به پسرش را یادآور شده، می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳).

تأکید بر توحید در سیره دیگر رهبران معصوم نیز مورد اهتمام جدی بوده است. امام زین‌العابدین ﷺ در رساله حقوق، با تاسی به قرآن، اولین تکلیف بزرگ انسان را این گونه بیان می‌نماید: «حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ أَنْ تُعْبَدَهُ وَ لَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۶۱۸؛ طبرسی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۱۹).

بنابراین براساس نقل‌های تاریخی و روایی، امامان معصوم^{علیهم‌السلام} برای تبیین مسئله توحید و رفع شبهات دیگران، به قرآن تمسک جسته‌اند و روایات پراکنده‌ای در منابع روایی و تاریخی در این باره وجود دارد. اما تا آنجا که نگارنده تتبع کرده، اثری مستقل که بیانگر رویکرد قرآنی ائمه به موضوع توحید باشد، نیافته است. بنابراین پژوهش در این موضوع ضرورت دارد. با توجه به گستردگی مبحث توحید، در این مقاله تنها به رویکرد قرآنی ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} به مسئله توحید در دو مبحث توحید ذاتی و صفاتی پرداخته شده است تا درآمدی بر پژوهش‌های آینده در این موضوع باشد.

اقسام توحید

برای بررسی رویکرد قرآنی ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} به مسئله توحید، لازم است نخست به اقسام توحید اشاره کنیم. آنگاه رویکرد قرآنی ایشان در دو قسم پیش گفته را بررسی نماییم. توحید یکی از مسائل عمیق و گسترده در مفاهیم دینی و قرآنی و دارای انواع و مراتبی است. این اصل مهم اسلامی براساس اعتبارات گوناگون، تقسیمات متعددی دارد. توحید به یک اعتبار، به نظری و عملی، و به اعتباری دیگر به توحید ذات، صفات، افعال و توحید در عبادت تقسیم می‌شود.

محققان اسلامی از میان اقسام پیش گفته، به چهار بخش آن توجه ویژه کرده‌اند که عبارت است از: توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال و توحید در عبادت. لیکن بعضی از این اقسام، شعبه‌های دیگری دارد؛ مثلاً، توحید افعال شامل توحید در خالقیّت و توحید در ربوبیّت و توحید در تقنین می‌شود (سبحانی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۹ و ۱۸۱). در این مجال از تبیین تمام شاخه‌ها و مراتب شعبه‌ها صرف نظر می‌کنیم و فقط به دو قسم آن و رویکرد قرآنی امامان معصوم^{علیهم‌السلام} در این زمینه می‌پردازیم:

۱. توحید ذاتی

توحید ذاتی خدای تبارک و تعالی بدین معناست که ذات خدا یکتا و بی‌همتاست و نظیر و مانندی ندارد: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱). او بسیط است و هیچ‌گونه ترکیبی در او راه ندارد. از قسم اول، به «توحید واحدی» و از قسم دوم به «توحید احدی» تعبیر می‌شود. ذات اقدسش در سوره توحید (اخلاص) به هر دو نوع توحید ذاتی اشاره فرموده است. در آغاز این سوره می‌فرماید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». این همان توحید ذاتی، به معنای آن است که خداوند بسیط است و دارای اجزا نیست؛ و در آخر سوره می‌فرماید: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»؛ نه فرزندی دارد و نه از کسی زاده شده و برای او هیچ‌گاه شبیه و مانندی نبوده است؛ یعنی دومی برای خداوند وجود ندارد (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۱۱).

۱-۱. توحید ذاتی واحدی

این مفهوم توحیدی در جاهای گوناگون از بیانات امیرمؤمنان علی^{علیه‌السلام} آمده است. حضرت در نهج البلاغه درباره خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارَكًا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ص ۵۸۸).

خداوند را پدری نیست تا در قدرت شریک او باشد؛ زیرا معمولاً پدر هر قدرتمندی صاحب قدرت است. «وَلَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْثِقًا هَالِكًا» (همان). توالد و تناسل در انسان برای بقای نوع و تبدیل افراد از پدر به فرزند است و غالباً پدر قبل از پسر می‌میرد و پسر از او ارث می‌برد. پس اگر خداوند فرزند داشت، چنین تالی فاسدی پیدا می‌شد. «لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْثِقًا» (همان، ص ۷۴۱). زاییدن با زاییده شدن ملازمه دارد و هر کس فرزند دارد، مسلماً پدری هم داشته است. بنابراین اگر خدا را فرزندی باشد، لازم است او را پدری هم باشد. «وَلَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا» (همان)؛ زیرا زاییده شده حادث است و هر حادثی زمان و مکان معین و محدودی دارد. در این روایت، امیرمؤمنان علی علیه السلام توحید ذاتی واحدی را مبتنی بر آیات سوره اخلاص بیان کرده و به تفسیر آن پرداخته است.

در بخشی از گفت‌وگوی فتح بن یزید با امام رضا علیه السلام نیز حضرت به توحید ذاتی واحدی اشاره کرده و با استفاده از تعابیر قرآنی در جواب وی که درباره توحید پرسیده بود، فرمود: «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْوَاحِدُ الْأَخَذُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۸؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۶۱).

یکی از روایاتی که امیرمؤمنان علی علیه السلام با رویکرد قرآنی به توحید ذاتی واحدی پرداخته، پاسخ حضرت به پرسش‌های راهب مسیحی است. سؤال‌های راهب چنین است: آن چیست که خدا آن را ندارد؟ چه چیزی است که از نزد خدا نیست؟ چه چیزی است که خدا به آن علم ندارد؟ حضرت پاسخ داد: «آن چیزی که خداوند ندارد، والد و صاحب است؛ زیرا خدا واحد و بی‌نیاز است: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» (اخلاص: ۳) و آنچه از طرف خدا نیست، ظلم است: «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» (فصلت: ۴۶) و آنچه خداوند به آن علم ندارد، شریک برای خود اوست» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۰۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۵۳).

همان‌گونه که پیداست، در روایت امام رضا علیه السلام و نیز در پاسخ از سؤال اول در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام با اشاره به آیه سوم سوره توحید و در پاسخ به سؤال سوم با اشاره به آیه «لَا شَرِيكَ لَهُ» (انعام: ۱۶۳) توحید ذاتی واحدی بیان شده است.

متکلمان برای اثبات توحید ذاتی واحدی از برهان - نه لزوماً برهان منطقی، بلکه به معنایی عام که دلیل خطابی و جدلی را نیز شامل می‌شود - بهره برده‌اند. در این نوشته به سه نمونه برهانی که در آن از کلام ائمه اطهار علیهم السلام استفاده شده و با رویکرد قرآنی بیان گردیده، اشاره می‌کنیم.

۱-۱-۱. برهان صنع

یکی از براهینی که در روایات برای اثبات توحید مطرح شده، «برهان اتقان صنع» است. در این برهان با تکیه بر اتقان و انتظام امور در جهان، وجود خدایان متعدد نفی می‌شود؛ زیرا وجود خدایان متعدد، با اتقان صنع منافات دارد. یکی از روایاتی که به نظر می‌رسد به این برهان اشاره دارد، روایتی است که در *التوحید صدوق* آمده و در آن از هشام بن حکم چنین نقل شده است: راوی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه دلیلی بر توحید خدا وجود دارد؟ امام علیه السلام با توجه به آیه ۲۲ سوره انبیاء به برهان صنع اشاره کرده، فرمود: پیوستگی تدبیر جهان و تمامیت صنع؛ همان‌گونه که خدای عز و جل فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲) (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۲۵۰).

در روایتی دیگر حضرت به تبیین بیشتر این برهان می‌پردازد و می‌فرماید: «فَلَمَّا رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِمًا وَالْفَلَكَ جَارِيًا وَالتَّدْبِيرَ وَاحِدًا وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَلَّ صِحَّةَ الْأَمْرِ وَالتَّدْبِيرِ وَاتِّلَافَ الْأَمْرِ عَلَى أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ»؛ وقتی نظام خلقت را دارای نظم و ترتیب می‌بینیم، چرخ گردون را می‌بینیم که در مسیر و نظم خود روان است، یک تدبیر در عالم حاکم است و شب و روز و آفتاب و ماه را می‌بینیم که در پی هم می‌آیند و می‌روند، این صحت امر و تدبیر عالم و تناسب همه امور در جای خود، بر این دلالت می‌کند که مدبّر عالم یکی است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۸۱؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۲۴۳-۲۴۴).

تقریر برهان چنین است: اگر خدایان متعدد باشند، نظام تدبیر عالم فاسد می‌شود؛ لیکن نظام عالم فاسد نیست، بلکه متقن است. پس خدا متعدد نیست. مرحوم علامه محمدحسین طباطبائی در ذیل آیه پیش‌گفته بیانی دارد که این برهان را به‌درستی تقریر کرده، و وجه ملازمه را بیان می‌نماید. ایشان با نقد نظر دیگر مفسران درباره آیه که بیشتر، آن را بر «برهان تمناع» فیلسوفان تطبیق کرده‌اند، در تقریر برهان آیه شریفه می‌نویسد:

اگر فرض شود که برای عالم آلهه متعددی باشد، ناچار باید این چند اله با یکدیگر اختلاف ذاتی و تباین حقیقی داشته باشند، وگرنه چند اله نمی‌شدند. تباین در حقیقت و ذات هم مستلزم آن است که در تدبیر هم با یکدیگر متباین و مختلف باشند، و همین که پای اختلاف در تدبیر به‌میان بیاید، تدبیر هریک تدبیر دیگری را فاسد می‌کند و آسمان و زمین رو به تباهی می‌گذارند. و چون می‌بینیم نظام جاری در عالم نظامی است واحد که همه اجزای آن یکدیگر را در رسیدن به هدف خود یاری می‌دهند و با رسیدن اجزای دیگر به هدف‌های خود سازگارند، می‌فهمیم: پس برای عالم غیر از یک اله نیست (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۴، ص ۳۷۵).

آیه‌الله مصباح یزدی نیز در معارف قرآن همین بیان مرحوم علامه را با تفصیل بیشتری بیان کرده، با تحلیل دقیق مفهوم «الوهیت» و «ربوبیت» و اثبات ملازمه بین این دو، آن را تقویت می‌کند؛ به این بیان که تمام پدیده‌های عالم دارای نظام واحدند و هیچ موجودی بدون ارتباط با موجودات دیگر تحقق نمی‌یابد، و اگر تحقق یابد دوام ندارد. اگر قرار باشد هرکدام از عوالم نظام (عالم انسان، عالم حیوانات، عالم گیاهان، و مانند آن) یک خدا داشته باشند، باید مخلوقات یک خدا هیچ نیاز و وابستگی به مخلوقات خدای دوم نداشته باشند، درحالی که چنین نیست، بلکه می‌بینیم وحدتی در نظام عالم حکم‌فرماست و این نشانه آن است که شخص واحدی تدبیر هماهنگی این جهان را در دست دارد و تداخل در کار و فساد رخ نمی‌دهد. با این بیان «وحدت در ربوبیت» اثبات می‌شود. از آن رو که کسی سزاوار پرستش و الوهیت است که رب و مالک پرستش‌گر باشد، پس اعتقاد به ربوبیت کسی، مستلزم اعتقاد به الوهیت او، و اعتقاد به الوهیت وی نیز دربردارنده اعتقاد به ربوبیت اوست (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۹، ص ۲۴۵-۲۵۰).

۱-۲. برهان فطرت

«فطرت» از جمله موضوعاتی است که در قرآن و سنت به آن بسیار توجه شده است. منظور از «فطرت» امر یا اموری است که از ویژگی‌های خلقت انسان بوده، غیراکتسابی و همگانی است. برای فطرت مصادیق

پزشماری (مانند حقیقت‌جویی، زیبایی‌طلبی، کمال‌خواهی) ادعا شده است. خدانشناسی و آموزه‌های توحیدی آن نیز یکی از امور فطری است که در کتاب و سنت بیانات فراوانی درباره آن وارد شده است. بنابراین یکی از براهین توحید ذاتی واحدی، «برهان فطرت» است که از آیات متعدد قرآن می‌توان آن را استفاده نمود. یکی از این آیات آیه ۳۰ سوره روم است که به صراحت به مسئله فطرت پرداخته، می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰). دو آیه نیز بدون استفاده از لفظ «فطرت» به اصل آن در وجود انسان اشاره کرده، می‌فرماید: «فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤَ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت: ۶۵)؛ «وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَاؤُ رَبَّهُمْ مُبِينٌ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ» (روم: ۳۳).

روایات فراوانی در ذیل آیات پیش‌گفته داریم که فطرت را در این آیات، به‌ویژه آیه ۳۰ سوره روم، به «توحید» تفسیر می‌کند. یکی از شاخه‌های خدانشناسی فطری، توحید است. مرحوم صدوق در کتاب *التوحید* باب جداگانه‌ای برای این روایات گشوده است و قریب ده روایت با مضمون واحد ذکر می‌کند که برای نمونه، به یک روایت بسنده می‌کنیم: ایشان به اسناد خود از *علاء بن فضیل* می‌نویسد: «عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: سألته عن قول الله - عز وجل - «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». قال: التوحيد». (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۲۸). مرحوم کلینی نیز درباره همین آیه از امام صادق عليه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: «فَطَرَهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّوْحِيدِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۲). روایت دیگری کلینی از *عبدالله بن سنان* نقل می‌کند که وی می‌گوید: از امام صادق عليه السلام درباره قول خداوند تبارک و تعالی «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» پرسیدم: این فطرت چیست؟ حضرت فرمود: «هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ، قَالَ «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ» (همان؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۲۹). این دست روایات با مضامین مشابه - که پرشمار نیز هست - آشکارا بیان می‌دارد که توحید و یکتاپرستی از امور فطری است که با سرشت انسان آمیخته است.

پس به این نتیجه می‌رسیم که گرچه غالباً در بحث اثبات وجود خدا به فطرت تمسک می‌شود، اما می‌توانیم برای اثبات توحید نیز به فطرت تمسک بجوییم. یکی از راه‌های استناد به فطرت برای اثبات توحید، «تجربه فطری» است. ما می‌توانیم به تجربه فطری انسان‌ها توجه کنیم. به عبارت دیگر جنبه تجربه و درک حضوری پایه اصلی استدلال قرار می‌گیرد. برای روشن شدن مقصود، به صورت‌بندی برهانی براساس حد وسط فطرت برای اثبات توحید می‌پردازیم:

۱. هر انسانی در طول زندگی موقعیت‌هایی را تجربه می‌کند که در آنها از همهٔ اسباب ناامید می‌شود.
۲. در این‌باره انسان کاملاً ناامید نیست و وجود موجودی را که می‌تواند او را نجات دهد، احساس می‌کند.
۳. انسان‌ها در این تجربه همیشه امری واحد را تجربه می‌کنند و به امور پراکنده توجه ندارند. به عبارت دیگر وقتی انسان‌ها در موقعیت‌های بحرانی قرار می‌گیرند و - به اصطلاح - برای آنها انقطاع از اسباب عادی حاصل

می‌شود، احساس می‌کنند که نقطه اتکایی وجود دارد و به او توجه می‌کنند و امید دارند. نکته مهم آنکه این احساس معطف به یک نقطه است، و شخص به امری واحدی توجه می‌یابد. پس خدای واحدی و رای اسباب وجود دارد (ر.ک: ملک‌زاده و جعفری، ۱۳۹۰، ص ۱۹-۲۱).

۱-۳. برهان فیض و هدایت

یکی از براهین قرآنی بر توحید ذاتی واحدی، برهان «فیض و هدایت» است که - در واقع - برهانی دوبخشی و مبتنی بر دو آیه قرآن است. مضمون این برهان قرآنی در کلام امیرمؤمنان علی^{علیه السلام} نیز به صراحت بیان شده است. چکیده برهان چنین است: بی‌تردید تمام پیامبران الهی و تمام کتب آسمانی منادی توحید بودند. اگر خدایان متعددی وجود داشتند، لازم بود هر یک از خدایان برای شناساندن خود به مردم و دعوت آنان، پیامبرانی بفرستد، درحالی که همه انبیای الهی در طول تاریخ، مردم را تنها به سوی خدای واحد دعوت کرده‌اند. معلوم می‌شود که خدایان دیگری غیر از خداوند یکتا وجود ندارد. آیه شریفه قرآن نیز به این استدلال اشاره کرده، می‌فرماید: «وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» (زخرف: ۴۵). این آیه در مقام احتجاج با مشرکان این هدف را دنبال می‌کند که چون همه انبیا مردم را به سوی خدای واحد دعوت می‌کنند، پس خدای دیگری وجود ندارد.

همچنین خداوند می‌فرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَتَوْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ آثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (احقاف: ۴). در بخش اول آیه این‌گونه استدلال شده است که اگر خدایان متعددی وجود داشتند، می‌بایست هر کدام سهمی در آفرینش جهان و اجزای آن داشته باشند؛ زیرا عقل حکم می‌کند: موجودی که سهمی در آفرینش ندارد، شایسته مقام الوهیت نیست. به‌دبگر سخن، خدا بودن مقتضی افزای و ایجاد است، و موجودی که مبدأ فیض نباشد خدا نیست. از سوی دیگر در نظر مشرکان نیز مسلم است که آنچه را شریک خدا قرار داده‌اند هیچ نقشی در آفرینش ندارد.

این برهان قرآنی با بیانی شیوا و ظریف در برخی روایات امامان معصوم^{علیهم السلام} نیز مطرح شده است؛ از جمله: امیرمؤمنان علی^{علیه السلام} در بخشی از وصیت خود به امام حسن^{علیه السلام} می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ، أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ وَلَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَصِفَاتِهِ، وَلَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لِأَيُّدَاهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، ص ۹۱۵).

چنان‌که از ظاهر بیان امام^{علیه السلام} به‌دست می‌آید، عبارت «لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ» به «برهان هدایت» و عبارت «لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ» به «برهان فیض» اشاره دارد. توضیح سخن حضرت این است که اگر عالم دارای چند خدا باشد، باید از یک سو، شاهد پیامبران دعوت‌کننده به سوی آنان باشیم و از سوی دیگر، نشانه‌هایی از تدبیر آنان را ملاحظه کنیم، درحالی که واقعیت خلاف این است. بنابراین روشن می‌شود که پروردگار عالم یکتا و یگانه است (سعیدی‌مهر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۶۲).

مناسب است که در پایان این برهان یک صورت‌بندی از آن ارائه کنیم، با این بیان که این برهان از نوع قیاس استثنایی متصل است که از راه نفی تالی به نفی مقدم می‌رسد.

۱. اگر برای پروردگار عالم شریکی بود، حتماً رسولانی از سوی او می‌آمدند.

۲. رسولانی از سوی خدای دوم نیامده‌اند.

نتیجه: پس برای خدا شریکی نیست.

برای رسیدن به این نتیجه باید دو چیز را ثابت کنیم: نخست بطلان تالی و سپس اثبات ملازمه بین مقدم و تالی.

اما تالی باطل است؛ زیرا همه پیامبرانی که آمده‌اند، خبر از خدای واحد داده‌اند. اما ملازمه - که اگر خدا شریک داشت باید رسولانی می‌فرستاد - بدین دلیل باطل است که به واسطه صفت کمالی «هدایت»، خداوند باید پیامبرانی بفرستد؛ زیرا بدون آنها انسان‌ها راه سعادت را نمی‌یابند.

اشکال: با فرستادن رسول از طرف یک خدا، خدای دیگر بی‌نیاز است که رسولی بفرستد.

پاسخ: در این صورت، مسئله از یکی از سه صورت خارج نیست:

۱. آن خدایی که پیامبر ارسال کرده، قدرتش بیشتر بوده که این به معنای عجز دیگری و منافی با خدایی اوست.

۲. دو خدا به حسب فرض با هم مساوی بوده‌اند، ولی یکی فرستاده و دیگری نفرستاده که این ترجیح

بلامرّجّ است.

۳. با توافق و همکاری یکدیگر، یک پیامبر فرستاده‌اند که دال بر محدودیت و نقص هر دوی آنهاست؛ زیرا اگر هر کدام به تنهایی می‌توانست این کار را انجام دهد، دیگر به توافق با دیگری نیاز نداشت (ر.ک: ملک‌زاده و جعفری، ۱۳۹۰، ص ۱۶-۱۷، ۱۹).

۲-۱. توحید ذاتی احدی

منظور از «توحید ذاتی احدی» این است که خداوند بسیط محض است و از هرگونه ترکیب و داشتن جزء مبرا و منزّه است؛ همان‌گونه که خود فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (اخلاص: ۱). گرچه شاید در برخی عبارات معصومان علیهم‌السلام، واژه «أحد» و «واحد» به یک‌معنا به کار رفته باشند، اما گاهی نیز این دو با هم تفاوت دارند. برای نمونه یک روایت را که مرحوم صلوق در کتاب شریف *التوحید* نقل کرده است، می‌آوریم:

شریح بن هانی نقل می‌کند: روز جمل، عربی برخاست و از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پرسید: آیا شما می‌گویید: خدا واحد است؟ مردم به او اعتراض کردند که در چنین شرایطی که امام علیه‌السلام مشغول جنگ است، چه جای این سؤالات است؟! حضرت فرمود: بگذارید جواب خود را بگیرید و نسبت به خدای خود معرفتی کسب کند. او همان را می‌خواهد که ما آن را از دشمن می‌خواهیم. آنگاه روی به آن عرب کرد و فرمود: ای اعرابی! گفتن اینکه خدا یکی است بر چهار قسم است: دو قسم از آن بر خدای عزوجل جایز نیست و دو وجه دیگر بر او

ثابت است. اما آن دو وجه که بر او جایز نیست: یکی آنکه از واحد، واحد باب اعداد را قصد کند. پس این معنا بر او جایز نیست؛ زیرا آن که دومی ندارد، در باب اعداد داخل نشود. آیا نمی‌دانی که کافر شد کسی که گفت: خدا سومی از سه تاست؟ دوم آنکه کسی بگوید: او یکی از مردم است، و از واحد، یک نوع از جنس را اراده کند. پس این معنا نیز بر خدا جایز نیست؛ زیرا تشبیه است و پروردگار ما از آن برتر و متعالی است. اما دو وجهی که بر او ثابت است: یکی سخن کسی است که می‌گوید: او یگانه است و شبیهی در بین اشیا ندارد که پروردگار ما چنین است، و دوم سخن کسی است که می‌گوید: خدا اُحدی المعنی است و مقصودش آن است که خدا نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم منقسم نمی‌شود و پروردگار ما چنین است (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۸۳؛ همو، ۱۴۰۳ق، ص ۵؛ فتال نیشابوری، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۶).

چنان که در متن حدیث روشن است، توصیف خداوند به یگانگی، به‌گونه‌ای که از آن، واحد عددی اراده گردد، جایز نیست؛ زیرا چیزی که اصلاً دومی و مشابه ندارد تحت عدد قرار نمی‌گیرد. همچنین حضرت در فرض سوم، توحید ذاتی واحدی، و در فرض چهارم توحید ذاتی اُحدی را بیان کرد و «اُحد» را به معنای «عدم انقسام به اجزای عقلی و وهمی» معنا نموده است.

مرحوم کلینی روایتی از امام جواد^{علیه السلام} نقل می‌کند که براساس آن مردی از امام دربارهٔ اسما و صفات الهی می‌پرسد و امام وجوهی را در پاسخ ذکر می‌کند که ناظر به شرح آیه اول سورهٔ توحید است و در بخشی از آن می‌فرماید:

کسی که به‌وسیلهٔ ذکر یاد شود، همان خدای قدیم است که همیشه بوده و اسما و صفات مخلوق‌اند و معانی آنها و آنچه از آنها مقصود است، همان خدایی است که اختلاف و به‌هم‌پیوستگی او را سزاوار نیست. چیزی که جزء دارد، اختلاف و به‌هم‌پیوستگی دارد - نه خدای یگانه یکتا. پس نباید گفت: خدا به‌هم‌پیوسته است و نه خدا کم است و نه زیاد است، بلکه او به ذات خود قدیم است؛ زیرا هرچه یکتا نباشد، تجزیه‌پذیر است و خدا یکتاست و تجزیه‌پذیر نیست و کمی و زیادی نسبت به او تصور نمی‌شود. هرچه تجزیه‌پذیر و کم و زیادی نسبت به او تصور شود، مخلوقی است که بر خالق خویش دلالت می‌کند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۱۶؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۹۳).

طبق بیان امام در این حدیث، مرکب بودن و جزء داشتن خدا، منافی با قدم ذاتی و غیرمخلوق بودن خداست. با تبیین توحید ذاتی واحدی بطلان حلول خداوند در دیگران (اعم از انبیا و اولیا یا غیر از آنها) روشن می‌شود؛ زیرا چنانچه خداوند در چیزی حلول کند، لازم‌آش این خواهد بود که خداوند تابع غیر خودش باشد؛ زیرا حال، تابع محل است که این درباره خداوند محال است (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۶۲؛ حلی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۱۸).

در منابع معتبر اسلامی، روایت‌های متعدد و معتبری وجود دارد که حلول خدا در غیر را نفی می‌کند؛ از جمله: امام صادق^{علیه السلام} فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلُوَ مِنْ خَلْفِهِ وَ خَلَفَهُ خَلُوَ مِنْهُ» ذات خدا از مخلوق، جدا و مخلوقش از ذات او جداست (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۸۲؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۰۵).

امیرمؤمنان علی علیه السلام در روایتی در ذیل آیه شریفه «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (حدید: ۴) می‌فرماید: «داخل فی الاشیاء لا کشیء داخل فی شیء، و خارج من الاشیاء لا کشیء خارج من شیء» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۸۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۴۱). حضرت تصریح می‌فرماید که خداوند داخل در اشیاست، البته نه مانند دخول یک شیء در شیء دیگر؛ زیرا این امر به معنای حلول خداوند است در اشیا و قول بر حلول خدا در اشیا کفر است. همچنین خداوند خارج از اشیاست، نه مانند خروج یک شیء از شیء دیگر. به عبارت دیگر دخول خداوند در اشیا به معنای مزوج بودن با اشیا نیست و خارج بودن او از اشیا نیز به معنای مابینت نیست.

۲. توحید صفاتی

در تقسیمات توحید، یکی از بحث‌انگیزترین مباحث، توحید صفات است. رویکرد قرآنی ائمه اطهار علیهم السلام به این معنا از توحید نیز برجسته‌تر از سایر اقسام آن است. در طول تاریخ، بیشتر مباحث اختلافی درباره توحید در بین فرق اسلامی نیز در این مبحث بوده است.

اندیشمندان اسلامی در این مسئله اتفاق نظر دارند که خداوند متصف به تمام صفات کمال و جمال، مانند علم، قدرت و حیات است، اما در چگونگی اتصاف خداوند به این صفات اختلاف دارند. عالمان امامیه با الهام از معارف امامان معصوم علیهم السلام که برگرفته از کتاب الهی است، معتقدند: صفات خدا عین ذات اوست؛ یعنی خداوند هر چند صفات متعدد مانند علم، قدرت، خالقیت و رازقیت دارد، اما این صفات فقط از نظر مفهوم تعددند و از نظر مصداق و وجود خارجی، عین ذات خدایند؛ چیزی غیر خدا و در کنار خدا نیستند؛ مثلاً ما معلوم خدا و مخلوق خدا هستیم که مفهوم معلوم غیر از مخلوق است، لیکن در مقام تطبیق و در عالم خارج، وجود ما یک مصداق است. سراسر هستی، مخلوق و معلوم خداست. پس علم خدا و حیات خدا هر دو یکی و با خدا یکی است، نه اینکه صفات جدا و زاید بر ذات خدا باشد تا موجود قدیم دیگری در کنار خدا باشد (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۳۸-۴۰).

روایات فراوانی در تبیین یگانگی ذات و صفات خداوند - تبارک و تعالی - بیان شده است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

امیرمؤمنان علی علیه السلام در تبیین توحید صفاتی، نخست از نامحدود بودن صفات الهی سخن می‌گوید: «الذی لیسَ لَصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَ لَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ص ۲۲). سپس کمال اخلاص در شناخت خدا را سلب هرگونه صفتی بیان می‌نماید: «كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ» (همان).

این دو کلام ممکن است در نگاه نخست ناسازگار بنماید، اما با دقت در علتی که امام علیه السلام برای نفی صفات بیان می‌کند، روشن می‌شود که آنچه را امام نفی می‌کند صفاتی است که زاید بر ذات الهی و عارض بر آن باشد؛ زیرا چنین صفتی است که با موصوف مغایرت دارد: «لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ». اما پذیرش صفاتی که عین ذات الهی بوده و همانند ذات نامحدود و نامتناهی هستند، اشکالی ندارد (ر.ک: سعیدی‌مهر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۹۷).

درواقع، بیان امام^{علیه السلام} ناظر به آیات شریف قرآن است که توصیف خداوند - تبارک و تعالی - را از هرگونه صفت غیر ذاتی برحذر می‌دارد و می‌فرماید: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» (صافات: ۱۸۰)؛ «سُبْحَانَہٗ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا» (اسراء: ۴۳).

امام^{علیه السلام} پس از نفی توصیف خدا با اوصاف زاید بر ذات، به لوازم آن نیز اشاره می‌نماید: «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهٗ وَمَنْ حَدَّهٗ فَقَدْ عَدَّهٗ (همان)؛ توصیف خدا به صفات زاید بر ذات، نزدیک کردن او به چیز دیگری است که لازمه آن دوئیت است و لازمه دوئیت، ترکیب خداوند از اجزاست و لازمه ترکیب، نشناختن او و لازمه نشناختن، اشاره و لازمه اشاره، محدودیت است و لازمه محدودیت، شمارش است که با توحید ذاتی نمی‌سازد.

امام در این گفتار به یک برهان فلسفی اشاره فرموده که خلاصه‌اش چنین است: هرگاه ذات و صفت را یکی بدانیم، ذات خدا را از نوع تجزیه و ترکیب که منتهی به احتیاج و نیاز می‌گردد، پیراسته ساخته‌ایم. ولی اگر ذات او غیر از صفت وی باشد، بلکه عارض و معرض یکدیگر باشند، تبعاً باید قائل به دوئیت و ترکیب شویم و خدای مرکب از ذات و صفت به اجزای خویش نیاز خواهد داشت، در صورتی که او از هر احتیاجی پیراسته است (شهبازی، ۱۳۷۹، ص ۵۷).

صدرالمতألهین شیرازی در توضیح کلام حضرت می‌نویسد: «نفی صفات خداوند» بدان معنا نیست که او متحقق به حقیقت صفات نیست و شناخت او محال است و عقل آدمی از درک آن تعطیل است، بلکه ذات الهی متصف به همه صفات کمالی است، اما همگی موجود به وجود ذات واجبی هستند و از کثرت آنها خللی بر وحدت ذات خداوند عارض نمی‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۶ ص ۱۴۲).

کلینی با اسناد خود از ابوبصیر نقل کرده است که وی گفت: از امام صادق^{علیه السلام} شنیدم که می‌فرمود: «خداوند بزرگ از ازل وجود داشت و علم وی هم عین ذاتش بود؛ یعنی همه‌چیز را از روز ازل می‌دانست، قبل از آنکه آنها وجود داشته باشند. شنوایی خدا عین ذات او بود، در صورتی که شنیدنی وجود نداشت، و دیدن عین ذاتش بود، بدون اینکه دیدنی وجود داشته باشد. قدرت عین ذاتش بود و هیچ موجودی که قدرت بدان تعلق بگیرد، وجود نداشت. چون موجودات را آفرید و دانستی‌ها را به وجود آورد، علم او به معلوم، شنوایی وی به مسموعات، دید و بصر او به دیدنی‌ها و قدرتش بر مقدرات تعلق گرفت» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۰۷).

ابان بن عثمان می‌گوید: به امام صادق^{علیه السلام} عرض کردم: مگر نه این است که خداوند همواره سمیع، بصیر، علیم و قادر بوده است؟ امام فرمود: آری. گفتیم: ولی مردی که مدعی دوستی شما اهل بیت^{علیهم السلام} است، می‌گوید: خداوند همواره با گوشش شنوا و با چشم بینا و با علمش عالم است و با قدرتش قادر. امام غضبناک شد و فرمود: هر کس چنین بگوید و با این اعتقاد، ادعای دینداری کند، مشرک است و هیچ بهره‌ای از ولایت ما ندارد. خداوند - تبارک و تعالی - ذاتی است دانا، شنوا، بینا و توانا (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۱۴۴؛ همو، ۱۳۶۲، ص ۶۱۰؛ فتال نیشابوری، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۷ و ۳۸).

امام علیه السلام این اعتقاد را مستلزم شرک و اعتقاد به خدایان متعدد می‌داند؛ زیرا اعتقاد به صفات ازلی زاید بر ذات، مستلزم اعتقاد به چند موجود قدیم و ازلی و در نتیجه، اعتقاد به چند خداست.

تمام این روایات گویای آن است که صفات خداوند عین ذات اوست و زائد بر ذات نیست. بنابراین خداوند قادر است، نه به وسیله قدرت؛ می‌داند، نه واسطه علم؛ می‌بیند، نه به واسطه بصر؛ می‌شنود، نه به واسطه آلت شنیدن، بلکه خداوند ذاتی است قادر، دانا، بینا، شنوا و... همان گونه که می‌بیند، می‌شنود و همان گونه که می‌شنود، می‌بیند. همان گونه که قادر است، عالم است و همان گونه که عالم است، قادر است. این گونه است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه اول *نهج البلاغه* می‌فرماید: «کمال توحید، نفی صفات از خداوند است».

حال که عینیت صفات الهی با ذات تبیین شد، به رویکرد قرآنی امامان معصوم علیهم السلام و انحرافات کسانی که از پیروی از آنان سر باز زدند، اشاره می‌کنیم. گذشته از پرهیز دادن‌های مکرر قرآن از تشابه‌گرایی، از همان قرن‌های نخست هجری، فرقه‌ها و مذاهب کلامی گوناگونی به وجود آمدند که با تفسیر نادرست متشابهات قرآن، انحراف‌های عقیدتی بسیاری ایجاد کردند. دوری از ائمه معصوم علیهم السلام که سرچشمه‌های وحی‌اند، سطحی‌نگری و جمود در برداشت از قرآن، تشخیص ندادن متشابه از محکم، هواها و تمایلات فرقه‌ای از زمینه‌های این انحرافات است.

در این میان، مذهب امامیه به برکت اهل‌بیت علیهم السلام و تفسیر صحیح آنان از آیه‌های اعتقادی قرآن، از این خطاها مصون ماند. امامان معصوم علیهم السلام در ردّ انحراف‌ها و برداشت‌های نادرست از قرآن و تبیین صحیح متشابهات اعتقادی، نقش بسزایی داشته‌اند و به شیعیان نیز سفارش کرده‌اند، در همهٔ زمان‌ها، به‌ویژه زمانی که تأویلات و توجیهاات عقلی در مقوله‌های دینی زیاد می‌شود، جز به بیان قرآن در توصیف خداوند - تبارک و تعالی - به گفته‌های دیگران اعتنا نکنند. امام موسی بن جعفر علیه السلام در این باره می‌فرماید: «از آنچه در قرآن است تجاوز نکنید» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۲؛ برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۲۳۹). در تعبیر دیگری می‌فرماید: «دربارهٔ توحید از آنچه خدای تعالی در کتاب خود ذکر کرده است، تجاوز نکنید که هلاک می‌شوید» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۷۶؛ فتال نیشابوری، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۵).

در برخی روایات، از امامان معصوم علیهم السلام آمده که جایز نیست خداوند را توصیف کنیم، مگر به آنچه خداوند خودش را در قرآن به آن توصیف کرده است. در *اصول کافی* سؤال و جوابی کتبی که میان عبدالرحیم قیصر و امام صادق علیه السلام به‌وسیلهٔ *عبدالملک بن اعین* مبادله گردیده، چنین نقل شده است. مفاد سؤال این است: مردمی در عراق پیدا شده‌اند که خداوند را با تجسم و خطوط چهره توصیف می‌کنند، استدعا دارم مرا راهنمایی فرمایید.

امام در جواب می‌نویسد: «دربارهٔ موضوعی که پرسیدی، خداوند متعالی است از این نسبت‌ها. او را ماندنی نیست، او شنوا و بیناست. او منزّه است از توصیف وصف‌کنندگان که او را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند و به او افترا می‌بندند. مذهب صحیح همان است که در قرآن دربارهٔ صفات الهی آمده است. پس از خدا، هم نفی و بطلان و هم تشبیه را منتفی بدان. اوست خدای ثابت و موجود که برتر است از آنچه وصف‌کنندگان توصیف می‌کنند. هرگز از قرآن تجاوز نکنید که در این صورت با آنکه راهنمایی شده‌اید، گمراه می‌شوید» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۰).

در روایتی دیگر امام علیه السلام با تأکید بر سخن فوق، خود با آیه قرآن پاسخ می‌دهد: کاشانی نقل می‌کند: به امام صادق علیه السلام نوشتیم، معاصران ما درباره توحید اختلاف دارند. حضرت در جواب نوشت: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُوصَفُ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (شوری: ۱۱) (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۲؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۰۱).

فضل بن یسار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا را نتوان توصیف کرد. چگونه می‌توان توصیفش کرد، درحالی‌که در کتابش می‌فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (انعام: ۹۱؛ حج: ۷۴؛ زمر: ۶۷) (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۳؛ کوفی اهوازی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۰).

امیرمؤمنان علی علیه السلام کسی را که در صفات، خداوند را با مخلوقات بسجد، کافر به محکمت قرآن شمرده، می‌فرماید: «وَأَشْهَدُ أَنْ مَنْ سَاوَاكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ، وَالْعَادِلُ بِكَ كَافِرٌ بِمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِكَ وَ نَطَقَتْ عَنْهُ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَيِّنَاتِكَ»؛ گواهی می‌دهم آنان که تو را با برخی از مخلوقات مساوی بدانند تو را عدیل و نظیر آنها شمرده‌اند، و کسی که عدیل و نظیری برای تو قائل شود به محکمت آیاتی که نازل گشته و شواهد و دلایل روشنی که آیات از آن سخن می‌گویند، کافر گشته است (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، ص ۲۳۴).

آنچه از بیان معصومان علیهم السلام با الهام از آیات قرآن می‌توان درباره توصیف خداوند تبارک و تعالی گفت، این است که خداوند را با هر صفتی که حاکی از حد‌اعلای حسن و کمال باشد و هیچ نقص و عدم در او نباشد، می‌توان توصیف کرد؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف: ۱۸۰). بنابراین در مکتب اهل‌بیت علیهم السلام راه شناخت خداوند بر عقل گشوده است و می‌تواند در حد لازم بشر را در این‌باره رهنمون گردد. ولی توانایی عقل در شناخت خداوند محدود است و درک کنه ذات و صفات الهی در ظرفیت عقل نمی‌گنجد (ر.ک: شهبازی، ۱۳۷۹، ص ۵۱). امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن بیانی اشاره می‌کند که عقل نمی‌تواند کنه ذات خداوند را درک کند؛ اما از شناخت واجب هم محروم نشده است: «لَمْ يُطْلَعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، ص ۱۳۵).

امامان معصوم علیهم السلام خود نیز در توصیف ذات باری تعالی از بیان قرآن و اقتباس از آن بهره می‌برند. امام زین‌العابدین علیه السلام در اولین فراز از سخن خویش در صحیفه سجادیه، خداوند را به ابدیت و ازلیت توصیف کرده، می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِالأَوَّلِ كَانَ قَبْلَهُ، وَالأَخِيرِ بِالأَخِيرِ يَكُونُ بَعْدَهُ» (صحیفه سجادیه، ۱۳۷۶، ص ۲۸) و در مناجاتی دیگر می‌فرماید: «الأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ، وَالأَخِيرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَدٍ» (همان، ص ۲۱۰).

از مجموع این دو عبارت استفاده می‌شود که «اول» و «آخر» درباره حضرت حق تعالی، به معنای مبدأ و منتهاست؛ یعنی خدا مبدأ و آغاز هر چیز و منتها و پایان آنهاست، که اشاره به این آیه از قرآن است: «هُوَ الأَوَّلُ وَالأَخِيرُ وَالأَظْهَرُ وَالأَبْطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید: ۳).

با توجه به روایاتی که در ادامه ذکر می‌شود، می‌توان عینیت ذات و صفات حضرت حق را در مصادیق خاص تری (مانند علم الهی) نشان داد که اهل‌بیت علیهم السلام در ضمن بیانات خود به آن توجه داده‌اند.

فتح بن یزید سخنی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که حضرت با تمسک به قرآن، عینیت ذات و صفات الهی را اثبات می‌کند. وی می‌گوید به امام رضا علیه السلام گفتم: آیا خدای ازلی چیزی را که نیست، می‌داند که اگر وجود داشته باشد چگونه است؟ حضرت فرمود: «آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲) و نیز می‌فرماید: «وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (مؤمنون: ۹۱) و همچنین گفتار دوزخیان را نقل می‌کند که می‌گویند: «فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ» (سجده: ۱۲) و نیز می‌فرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» (انعام: ۲۸). بنابراین چیزی را که نبوده است، می‌دانست و می‌دانست که اگر بود، چگونه می‌بود» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۶۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۹۲-۲۹۳).

در این روایت، حضرت برای اثبات علم خداوند به آنچه نیست و هنوز به وجود نیامده و یا رخ نداده، به شماری از آیات قرآن که مثبت این امر هستند، استناد می‌کند و لازمه استدلال به این آیات آن است که علم خداوند، عین ذات او، ابدی و ازلی است. وقتی چنین بود، آنچه را نیست می‌داند که اگر موجود بشود چگونه خواهد بود. اگر علم خدا خارج از ذاتش باشد، امری محدود و غیر ازلی است. پس به آنچه که رخ نداده است تعلق نخواهد گرفت.

یکی از اسناد تاریخی در تبیین صفت علم برای خداوند، مناظره امام جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم است. پاسخ‌های قرآنی امام جواد علیه السلام، بیانگر عینیت صفت علم و ذات خداوند است. در یکی از مجالسی که در حضور مأمون عباسی تشکیل شده بود، یحیی بن اکثم، عالم درباری بنی‌عباس، از امام جواد علیه السلام پرسید: چه می‌فرمایید درباره این حدیث که پیامبر فرمود: «جبرئیل بر من نازل گشت و پیام الهی را رساند که خداوند می‌فرماید: از ابوبکر پیرس که خداوند از تو راضی و خشنود است؛ آیا تو هم از او راضی و خشنود هستی یا نه؟»

امام جواد علیه السلام در پاسخ، به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجة‌الوداع درباره خطر جاعلان اخبار از زبان حضرت برای بعد ایشان، اشاره نموده و تأکید کرد که معیار تشخیص احادیث صحیح از غیر صحیح آن است که بر قرآن و سنت قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه شود؛ اگر با آن دو موافقت کرد آن را بپذیرند، و هرچه را که با آن دو مخالف بود رد کنند. آنگاه حضرت فرمودند: «حدیثی را که شما نقل کردید، با کتاب خدا سازگار نیست. قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمْهُ مَا تُوسُّوسُ بِهِ نَفْسَهُ» (ق: ۱۶). در ادامه همین آیه می‌فرماید: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶). آیا بر چنین آفریدگار دانا و آگاه، خشنودی و ناخشنودی و رضایت خاطر یا نارضایتی آن صحابی مکتوم مانده است تا نیاز به سؤال از آن صحابی باشد؟ این امر درباره پروردگار عالم، محال و غیرممکن است (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۴۷؛ بحرانی، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۶۲۳).

امام جواد علیه السلام در ضمن محکوم کردن خصم با معیار عرضه روایت بر قرآن، با استناد به آیات شریفه، عینیت صفت علم با ذات خداوند را اثبات کرد؛ زیرا لازمه بی‌اطلاعی خداوند از بنده‌اش عارض و زائد بودن علم خداوند است، که چنین نیست.

نتیجه‌گیری

در مباحث کلامی که از امامان^{علیهم‌السلام} رسیده، اتکای اصلی به آیات قرآن است. سفارش آن بزرگواران این است که در توصیف خداوند باید به بیان قرآن توجه کرد و عبور از آنچه در قرآن آمده، جایز نیست.

در رویکرد قرآنی - کلامی امامان معصوم^{علیهم‌السلام}، خدا یکی است؛ نه جزء دارد و نه همتا، که از اولی به «توحید ذاتی احدی» و از دومی به «توحید ذاتی واحدی» تعبیر می‌شود. ائمه معصوم^{علیهم‌السلام} با بهره‌گیری از آیات قرآن، به هر دو نوع اشاره کرده‌اند. بعضی از استدلال‌های قرآنی امامان معصوم^{علیهم‌السلام} در توحید ذاتی واحدی توسط عالمان شیعه در قالب «برهان صنع»، «برهان فطرت» و «برهان فیض و هدایت» ارائه شده است. در موضوع توحید ذاتی واحدی نیز امامان معصوم^{علیهم‌السلام} با بیان قرآنی هرگونه ترکیب، انقسام و حلول در اشیا و افراد دیگر را از ذات اقدس الهی نفی کرده‌اند. امامان معصوم^{علیهم‌السلام} با استفاده از آیات قرآن تصریح فرموده‌اند که صفات خداوند عین ذات اوست، نه زاید بر ذات. بنابراین نسبت دادن صفات مخلوقات به خداوند ممنوع است. البته در مکتب اهل‌بیت^{علیهم‌السلام} راه شناخت خداوند مسدود نیست و می‌توان خداوند را با صفاتی که حاکی از حد‌اعلای حسن و کمال باشد و هیچ نقص و عدمی در او نباشد، توصیف کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

نهج البلاغه، ۱۳۷۹، فیض الاسلام، تهران، فقیه.

صحیفه سجادیه، ۱۳۷۶، قم، الهادی.

بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان، ۱۴۱۱ق، حلیة الأبرار فی أحوال محمّد وآله الأطهار علیهم السلام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة.

برقی، احمدبن محمدبن خالد، ۱۳۷۱ق، المحاسن، تصحیح جلال الدین محدث، چ دوم، قم، دار الکتب الإسلامیة.

جرجانی، میرسیدشریف، ۱۳۷۰، التعریفات، چ چهارم، تهران، ناصر خسرو.

حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۰۷ق، کشف المراد فی شرح تجرید، تصحیح حسن حسن زاده آملی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، المفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار الشامیه.

سبحانی، جعفر، ۱۳۶۱، منشور جاوید قرآن (مبانی توحید از نظر قرآن)، قم، توحید.

____، ۱۴۱۱ق، الالهیات علی هدی کتاب والسنة والعقل، چ سوم، قم، مرکز علمی للدراسات الاسلامیة.

سعیدی مهر، محمد، ۱۳۷۷، آموزش کلام اسلامی، قم، مؤسسه فرهنگی طه.

شهبازی، حجت، ۱۳۷۹، «احتیاجات امه در مسئله توحید»، پایان نامه کارشناسی ارشد، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، اسفار اربعه، قم، المصطفی.

صدوق، محمدبن علی بن بابویه، ۱۳۶۲، الأمالی، بی جا، کتابخانه اسلامیة.

____، ۱۴۰۳ق، معانی الأخبار، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

____، ۱۳۹۸ق، التوحید، تحقیق و تصحیح هاشم حسینی، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

____، ۱۴۱۳ق، من لایحضره الفقیه، تصحیح علی اکبر غفاری، چ دوم، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، المیزان فی تفسیر القرآن، چ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

طبرسی، ابومنصور احمدبن علی، ۱۴۰۳ق، الإحتجاج، تحقیق محمدباقر خراسان، مشهد، مرتضی.

طبرسی، رضی الدین حسن بن فضل، ۱۴۱۲ق، مکارم الأخلاق، قم، شریف رضی.

طوسی، نصیرالدین محمدبن محمد، ۱۴۰۵ق، تلخیص المحصل، بیروت، دار الاضواء.

قتال نیشابوری، محمدبن حسن، بی تا، روضة الواعظین، قم، رضی.

فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۰۶ق، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیة.

کوفی اهلوازی، حسین بن سعید، ۱۴۰۴ق، المؤمن، قم، مؤسسه الإمام المهدی علیه السلام.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، تصحیح جمعی از محققان، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۹، خداشناسی، تحقیق امیررضا اشرفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

ملکزاده، بهنام و محمد جعفری، ۱۳۹۰، «براهین توحید ذاتی در روایات»، معرفت کلامی، ش ۷، ص ۵-۲۴.